

ژان پل سارتر

# هستی و نیستی

جستاری در هستی‌شناسی پدیدارشناختی

برگردان

مهستی بحرینی



انتشارات نیلوفر

## فهرست

### درآمدی بر جستجوی هستی

- ۱- تصور پدیده ..... ۱۱
- ۲- پدیدهٔ هستی و هستی پدیده ..... ۱۵
- ۳- نفس اندیشنده (کوگیتو) پیشاتأملی و هستی ادراک ..... ۱۸
- ۴- هستی امر مُدرک ..... ۲۶
- ۵- برهان وجودی ..... ۳۱
- ۶- هستی - در - خود ..... ۳۴

### بخش نخست: مسئلهٔ نیستی

#### فصل نخست: منشاء نفی

- ۱- پیرش ..... ۴۳
- ۲- نفی‌ها ..... ۴۷
- ۳- مفهوم دیالکتیکی نیستی ..... ۵۴
- ۴- مفهوم پدیدارشناختی نیستی ..... ۶۰
- ۵- منشاء نیستی ..... ۶۷

#### فصل دوم: سوءنیت

- ۱- سوءنیت و دروغ ..... ۹۹
- ۲- رفتارهای مبتنی بر سوءنیت ..... ۱۱۰
- ۳- «نیت» سوءنیت ..... ۱۲۷

## بخش دوم: هستی-برای-خود

### فصل نخست: ساختارهای بی واسطه برای - خود

۱. حضور در خود ..... ۱۳۵
۲. واقع‌بودگی هستی برای - خود ..... ۱۴۳
۳. برای - خود و هستی ارزش ..... ۱۵۰
۴. برای - خود و هستی امکانات ..... ۱۶۴
۵. خود و مدار هویت ..... ۱۷۴

### فصل دوم: زمان‌مندی

۱. پدیدارشناسی ابعاد سه گانهٔ زمان‌مند ..... ۱۷۷
۲. هستی‌شناسی زمان‌مندی ..... ۲۰۸
۳. زمان‌مندی اصلی و زمان‌مندی روانی: تأمل ..... ۲۳۵

### فصل سوم: استعلا

۱. شناخت همچون نوعی رابطه میان برای - خود و در - خود ..... ۲۶۵
۲. تعیین به مثابه نفی ..... ۲۷۴
۳. کیفیت و کمیت، امکان، ابزاربودگی ..... ۲۸۲
۴. زمان جهان ..... ۳۰۵
۵. شناخت ..... ۳۲۱

## بخش سوم: برای-دیگری

### فصل نخست: وجود دیگری

۱. مشکل ..... ۳۲۹
۲. مهلکهٔ خودمداری ..... ۳۳۱
۳. هوسرل، هگل، هایدگر ..... ۳۴۴
۴. نگاه ..... ۳۷۰

## فصل دوم: جسم

۱. جسم به مثابهٔ هستی - برای - خود: واقع‌بودگی ..... ۴۳۹
۲. جسم - برای - دیگری ..... ۴۸۱
۳. سومین بُعد هستی‌شناختی جسم ..... ۴۹۷

### فصل سوم: روابط عینی با دیگری

۱. نخستین رویکرد به دیگری: عشق، زبان، مازوخیسم ..... ۵۱۳
۲. دومین رویکرد به دیگری: بی‌اعتنائی، شهوت، کینه، سادیسم ..... ۵۳۴
۳. «هستی - با» و «ما» ..... ۵۷۷

## بخش چهارم: داشتن، کردن، بودن

### فصل نخست: بودن و کردن: آزادی

۱. نخستین شرط کنش آزادی است ..... ۶۰۵
۲. آزادی و واقع‌بودگی: موقعیت ..... ۶۶۷
۳. آزادی و مسئولیت ..... ۷۶۱

### فصل دوم: کردن و داشتن

۱. روانکاوی وجودی ..... ۷۶۷
۲. کردن و داشتن: تملک ..... ۷۹۰
۳. کیفیت به مثابهٔ آشکارکنندهٔ هستی ..... ۸۲۲

### نتیجه

۱. در - خود و برای - خود: آراء اجمالی متافیزیکی ..... ۸۴۳
۲. دیدگاه‌های اخلاقی ..... ۸۵۴

## درآمدی بر جستجوی هستی

### ۱

#### تصور پدیده

اندیشه نوین با تبدیل موجود به سلسله‌ای از نمودها که آشکارکنندهٔ آنند، به پیشرفتی عظیم دست یافته است. هدف اندیشمندان از این کار، حذف شماری از دوگانگی‌هایی که فلسفه را دچار مشکل می‌کردند و استقرار وحدت پدیدار به جای آن‌ها بود. آیا موفق شدند؟

شک نیست که در وهلهٔ نخست، خود را از این دوگانگی که درون موجود را در تقابل با بیرون قرار می‌دهد، رهانند. اگر منظور از بیرون و ظاهر موجود، پوسته‌ای سطحی باشد که ماهیت راستین ابژه را از چشم‌ها بپوشاند، چنین چیزی وجود ندارد. و این ماهیت راستین نیز، اگر بناست که واقعیت پنهان شیء باشد، ماهیتی که می‌توان آن را احساس یا تصور کرد اما هرگز نمی‌توان بدان دست یافت چون «درونی» ابژه مورد نظر است، وجود خارجی ندارد. ظواهری که آشکارکنندهٔ موجودند، نه درونی‌اند و نه بیرونی: همگی با هم برابرند، ارجاع همگی به ظواهری دیگر است و هیچ‌یک از آن‌ها بر دیگری برتری ندارد. برای مثال، نیرو، کشش و کوششی متافیزیکی از نوعی ناشناخته نیست که در پشت نتایج خود (شتاب‌ها، انحرافات و جز آن‌ها) مخفی شود، بلکه مجموع این نتایج است. به همین ترتیب، جریان برق، وجه پنهانی ندارد: جریان برق چیزی نیست جز مجموعی از کنش‌های فیزیکی - شیمیایی (تجزیهٔ الکتریکی، گدازش افروزه‌ای از کربن، جابه‌جایی

عقره دستگاه سنجش شدت جریان برق، و جز آن‌ها) که آشکارکننده‌اند. هیچ‌یک از این کنش‌ها برای نمایان ساختن آن کفایت نمی‌کند. اما جریان برق چیزی را در «ورای» خود نشان نمی‌دهد: خود را نشان می‌دهد و مجموعه کامل وابسته به خود را. واضح است که در نتیجه این امر، دوگانگی وجود و نمود دیگر نخواهد توانست در فلسفه محلی از اعراب داشته باشد. ظاهر به سلسله کاملی از ظواهر ارجاع می‌دهد و نه به واقعیت پنهانی که می‌خواهد تمامی هستی موجود را به خود جذب کند. و ظاهر نیز تجلی بی‌ثباتی از این هستی نیست. تا زمانی که می‌توانستیم به واقعیت‌های ذاتی معتقد باشیم، ظاهر را به مثابه نفی مطلق مطرح می‌کردیم. ظاهر عبارت بود از «آنچه هستی نیست» و جز خیال باطل و خطا هستی دیگری نداشت. اما این هستی، عاریتی بود و چیزی بیش از ظاهری فریبنده نبود و بزرگ‌ترین مشکلی که پیش می‌آمد حفظ انسجام و هستی ظاهر بود به نحوی که به خودی خود در دل هستی غیر پدیداری جذب نشود. اما اگر از آنچه نیچه «توهم جهان ماورا» می‌نامد یکسر رها شویم، و چنانچه دیگر به هستی - ماورای - ظاهر معتقد نباشیم، ظاهر، برعکس، به اثباتیت محض مبدل می‌شود و ماهیت آن «نمود»ی است که دیگر در تقابل با هستی نیست بلکه میزان آن است زیرا هستی یک موجود، دقیقاً همان است که نمود می‌یابد. بدین سان به مفهوم پدیدار، آن چنان که در پدیدارشناسی هوسرل یا هایدگر می‌بینیم، یعنی به پدیدار یا نسبی - مطلق دست می‌یابیم. پدیدار، نسبی می‌ماند چون «ظهور»، از لحاظ ماهیت، نیازمند کسی است تا بر او ظهور یابد. اما پدیدار، نسبت دوگانه «صورت ظاهر»<sup>۱</sup> کانت را ندارد. با سهل‌انگاری، هستی راستینی را که مطلق باشد، نشان نمی‌دهد. پدیدار همان است که به‌طور مطلق هست چون خود را «چنان‌که هست» آشکار می‌سازد. پدیدار را می‌توان همان‌طور که هست بررسی و توصیف کرد چون مطلقاً بر خود دلالت می‌کند.

به همین ترتیب، دوگانگی قوه و فعل از میان می‌رود. همه چیز در فعل خلاصه می‌شود. در ورای فعل نه قوه‌ای هست، نه شدنی<sup>۲</sup>، و نه فضیلتی. برای مثال، نمی‌توانیم بپذیریم که نبوغ - بدان معنی که می‌گوییم پروست «نبوغ داشت» یا اینکه نابغه «بود» - نیروی غریبی است که می‌تواند آثار خاصی به وجود بیاورد، نیرویی که به‌خصوص با

1. Erscheinung

پدید آوردن این آثار به آخر نمی‌رسد. نبوغ پروست نه در اثر اوست، چنانچه آن را جداگانه در نظر بگیریم، و نه در قدرت ذهنی او در آفرینش اثر. نبوغ او، اثر اوست به مثابه مجموعه‌ای از تجلیات شخص. از همین روست که سرانجام می‌توانیم دوگانگی ظاهر و ماهیت را، یکسان رد کنیم. ظاهر، ماهیت را پنهان نمی‌کند بلکه آن را نمایان می‌سازد: ظاهر، ماهیت است. ماهیت یک موجود، فضیلتی نیست که در عمق این موجود فرو رفته باشد، بلکه قانون آشکاری است که ناظر بر توالی ظهور او و اصل و مبنای مجموعه است. حق با «دوهم»<sup>۱</sup> بود که در برابر نومیالیسم<sup>۲</sup> پوانکاره<sup>۳</sup> که یک واقعیت فیزیکی (مثلاً جریان برق) را حاصل جمع تظاهرات گوناگون آن معنی می‌کرد، نظریه خاص خود را قرار داد که مفهوم کلی را وحدت ترکیبی این تظاهرات می‌دانست. و بی‌تردید، پدیدارشناسی به هیچ روی نومیالیسم نیست اما در نهایت، ماهیت که اساس مجموعه است، جز پیوندی میان ظهورها نیست یعنی خود، ظهور است. از اینجا آشکار می‌شود که امکان دارد شهودی برای ماهیت‌ها وجود داشته باشد. (مثلاً تجلی ماهیت<sup>۴</sup> در نظریه هوسرل). بدین سان، هستی پدیداری متجلی می‌شود و ماهیت و وجود خود را یکسان ظاهر می‌سازد و چیزی نیست جز مجموعه منسجمی از این تجلیات.

آیا باید گفت که با محدود کردن موجود به تجلیاتش، توانسته‌ایم همه دوگانگی‌ها را از میان برداریم؟ بیشتر به نظر می‌رسد که همه آن‌ها را به دوگانگی تازه‌ای مبدل کرده باشیم: دوگانگی متناهی و نامتناهی. در واقع، موجود نمی‌تواند به سلسله‌ای متناهی از ظهورها کاهش یابد چون هر یک از آن‌ها ارتباطی با موضوعی است که مدام تغییر می‌یابد. هنگامی که ابره خود را تنها از خلال یک سایه<sup>۵</sup> آشکار می‌سازد، تنها همین سوژه‌بودنش، امکان چندگانگی دیدگاه‌ها را درباره سایه به دنبال می‌آورد و همین برای اینکه سایه مورد نظر تا بی‌نهایت تکثیر باید کفایت می‌کند. علاوه بر این اگر مجموعه ظهورها متناهی بود، چنین نتیجه می‌گرفتیم که آن‌هایی که نخستین بار ظهور یافته‌اند، امکان ظهور دوباره را نداشته‌اند و چنین نتیجه‌ای بی‌معنی است؛ یا اینکه همه آن‌ها می‌توانند همزمان داده شوند که این از

۱. پی‌یر دوهم، فیزیکدان و فیلسوف فرانسوی (۱۸۶۱-۱۹۱۶). م.

۲. نومیالیسم از مسائل مورد بحث در قرون وسطی بود. کسانی که به ذهنی بودن کلیات اعتقاد داشتند، نومیالیست یا اهل تسمیه نامیده می‌شدند و معتقدان به واقعیت خارجی کلیات، رئالیست یا اهل واقع. م.

۳. هانری پوانکاره، ریاضی‌دان فرانسوی (۱۸۵۴-۱۹۱۲). م.